

مؤلفه‌های زندگی معنادار از دیدگاه جان کاتینگهام^۱

امیرعباس علیزمانی^۲

دانشیار دانشگاه تهران، گروه کلام و فلسفه اسلامی، تهران، ایران.

مهدی غفوریان^۳

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، گروه فلسفه غرب،

تهران، ایران.

چکیده

یکی از موضوعات مهم مورد بحث در فلسفه، معنای زندگی است که جان کاتینگهام با نگارش کتاب *در باب معنای زندگی*، این موضوع را مورد بحث قرار داده است. وی با بیان اینکه تنها انسان است که به سبب وضعیت خاص وجودی‌اش از معنای زندگی پرسش می‌کند، اهمیت پرداختن به این پرسش را خاطر نشان می‌کند. نزد کاتینگهام، مؤلفه‌هایی که زندگی را معنادار می‌سازند عبارتند از: عمق و جدیت، هدفمندی، خودآگاهی و خودمختاری، اخلاقی بودن (پیروی از ارزش‌های عینی اخلاقی)، موفقیت‌آمیز بودن و سرانجام خداآوری یا زندگی متدینانه. معنای زندگی از طریق اخلاقی زیستن که منجر به برآورده شدن نیازها و شکوفایی استعدادهای سرشت انسانی ما می‌شود، حاصل می‌گردد. اما از نظرگاهی صرفاً انسانی، سرشت انسانی ما چیزی بیش از امیال و خواسته‌های ممکن نیست که محصول جهش ژنی است. بدین ترتیب، احکام اخلاقی نیز که بر مبنای این سرشت و ماهیت بنا شده است، از ارزش عینی برخوردار نیست. علاوه بر این، با توجه به سرشت آسیب‌پذیر و ضعیف انسان که همواره در معرض ناکامی و شکست برنامه‌ها و فعالیت‌هایش است، تنها در پرتو نگرش دینی و معنوی که بر طبق آن خداوند خیرخواه، زندگی اخلاقی را از ما خواسته است هم می‌توان دلیلی قطعی برای پیروی از احکام و ارزش‌های عینی اخلاقی یافت و هم روح امید به موفقیت و معناداری زندگی را در زندگی انسان دمید. به عقیده کاتینگهام فهم، قبول و برخوردار از نگرش دینی و معنوی نیز مبتنی بر انجام اعمال مورد توصیه دین است. به نظر نگارندگان، تلاش کاتینگهام در توضیح اینکه چگونه

۱. تاریخ وصول: ۸۹/۳/۱۱ تاریخ تصویب: ۸۹/۹/۱۴

مقاله مستخرج از پایان نامه کارشناسی ارشد رشته فلسفه غرب دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات است. استاد راهنما دکتر امیر عباس علیزمانی و استاد مشاور دکتر مالک حسینی.

۲. پست الکترونیک: alizamani@tpf-iau.ir

۳. پست الکترونیک (مسئول مکاتبات): mehdi3ph@yahoo.com

خداباوری بدون فرض مفهوم زندگی پس از مرگ تأمین‌کننده‌ی موفقیت‌آمیز بودن زندگی است مقرون به صواب نیست.

واژگان کلیدی: کاتینگهام، دین، معنویت، عمل، اخلاق، موفقیت، معنای زندگی، دلیل قطعی، سرشت انسانی.

مقدمه

جان کاتینگهام^۱ فیلسوف معاصر انگلیسی، غالباً به عنوان دکارت‌شناسی طراز اول شناخته می‌شود و ویرایش او از آثار دکارت و نیز کتاب‌هایی که درباره‌ی فلسفه‌ی دکارت و آرا و اندیشه‌های وی نگارش کرده است، مورد مطالعه و استناد فلسفه‌خوانان واقع می‌شود. او در حوزه‌ی فلسفه‌ی اخلاق و حوزه‌ی فلسفه‌ی دین نیز نوشته‌هایی دارد. یکی از این نوشته‌ها، کتاب در باب معنای زندگی است. تلاش کاتینگهام در این کتاب، برشمردن ویژگی‌های زندگی معنادار و نسبت آنها با خداباوری است. به عقیده‌ی کاتینگهام ویژگی‌هایی که زندگی را واجد معنا می‌سازند عبارتند از: عمق و جدیت، هدفمندی، خودآگاهانه و خودمختارانه بودن، اخلاقی بودن (پیروی از ارزش‌های عینی اخلاقی)، موفقیت‌آمیز بودن و سرانجام خداباوری یا دیندارانه بودن. وی از آنجاکه اخلاقی زیستن را به سبب برآوردن نیازهای سرشت آدمی مهم‌ترین ویژگی زندگی معنادار می‌داند، تلاش می‌کند تا معنا و ارزش زندگی انسان را در پرتو خداباوری کاویده و در اطراف نسبت خداباوری با اصول و ارزش‌های عینی اخلاقی و نیز موانعی که بر سر راه معناداری زندگی خصوصاً خداباوری وجود دارد، به بیان نکاتی بپردازد. به باور وی، زندگی اخلاقی از آنجاکه به رشد و شکوفایی استعدادها و نیازهای آدمی می‌انجامد، بدون تردید شرط لازم و ضروری زندگی معنادار است و تنها چیزی که می‌تواند برای اخلاق و ارزش‌های عینی اخلاقی منبع و متکایی فراهم کند، خداباوری است. علاوه بر این، به باور کاتینگهام، آدمی به دلیل برخورداری از وجودی ضعیف و شکننده و سرشتی آسیب‌پذیر که از لحاظ خاستگاه، دست‌خوش وابستگی و از لحاظ سرانجام، سرنوشت‌اش مرگ و نابودی است و همواره در معرض شکست و ناکامی فعالیت‌ها و برنامه‌هایش است، به آن نیاز دارد که با برخورداری از نگرشی دینی و معنوی، بستری برای رشد و شکوفایی نیازها و استعدادهای او فراهم آید و با یافتن امید به موفقیت و پیروزی

1. John Cottingham

فعالیت‌ها و برنامه‌هایش زندگی‌اش واجد معنا شود. به عقیده‌ی کاتینگهام، نگرش دینی به دلیل ماهیت آموزه‌های آن که از عالم فراپدیداری سخن می‌گوید، اساساً نمی‌تواند با نظرورزی و تحلیل عقلانی که به‌طور بی‌طرفانه به شرحه شرحه کردن آموزه‌های دینی می‌پردازد، فهمیده شود بلکه باید با عمل‌ورزی که منجر به تغییر و تحول قلبی و درونی می‌گردد، راه را برای فهم و قبول نگرش دینی هموار کرد.^۱

در این مقاله که بر مبنای کتاب در باب معنای زندگی تألیف جان کاتینگهام نوشته شده است می‌کوشیم مباحثی را که کاتینگهام در باب معنای زندگی مطرح کرده است به‌طور روشن و منسجم توصیف و تحلیل و به برخی از نکات انتقادی در این باب اشاره کنیم. لازم به ذکر است که مباحث مطروحه در کتاب مذکور، به دو بخش کلی ویژگی‌های زندگی معنادار و موانع معناداری زندگی قابل تقسیم است که مقاله‌ی حاضر به بحث در باب ویژگی‌های زندگی معنادار اختصاص دارد.

۱. پرسش معنای زندگی

۱.۱ معنای «معنای زندگی»

فیلسوفان اغلب هنگامی که پرسش معنای زندگی را بررسی می‌کنند سه پرسش را مطرح نظر دارند: ۱- آیا زندگی هدف و غایتی دارد؟ به عبارت دیگر، آیا زندگی دارای ارزش ابزاری است؟ در این معنا از «معنای زندگی» زندگی در صورتی معنادار و دارای ارزش ابزاری است که واجد غایت/غایاتی باشد و اگر واجد هیچ‌گونه غایتی نباشد، بی‌معناست. ۲- آیا زندگی واجد ارزش و اهمیت است؟ در این پرسش معناداری زندگی منوط به آن است که زندگی به خودی خود و فارغ از هرگونه غایتی فراسوی آن، ارزش ذاتی یا غیرابزاری داشته باشد. ۳- آیا زندگی برخوردار از فایده یا کارکرد است؟ در این معنا از معنای زندگی، زندگی در صورتی دارای معنا است که جزء کلی بزرگ‌تر از خود باشد.^۲

کاتینگهام به‌طور صریح مراد خود را از پرسش معنای زندگی مشخص نمی‌کند اما از مطالبی که درباره‌ی این پرسش بیان می‌کند به‌خوبی معلوم می‌شود که مراد وی از معنای

1. Cottingham, *On the Meaning of Life*, p.24-31; and p.67-79.

2. Eagleton, *The Meaning of Life: A very short Introduction*, p.43; and Thomson, *On the Meaning of Life*, p.12.

ملکیان، مشتاقی و مهجوری، ص ۲۰۹ و همو، مهر ماندگار، ص ۳۹-۴۱.

زندگی، غایت و هدف زندگی است و بدین منظور تلاش می‌کند که به پرسش «کدام هدف/اهداف است که زندگی را واجد ارزش و معناداری می‌کند؟» پاسخ دهد. زندگی از نظر کاتینگهام، دارای ارزش ابزاری است چراکه وی هرگونه زندگی را با هر کیفیت و سیرت و سانی ارزشمند و معنادار نمی‌داند و در عوض کیفیت و چگونگی بودن زندگی را در معناداری آن دخیل می‌داند و معتقد است که تنها زیستن‌هایی معناداراند که در خدمت حصول غایاتی خاص‌اند.

۲.۱ خاستگاه و اهمیت پرسش معنای زندگی

کاتینگهام معتقد است انسان به دلیل وضع و حال خاص وجودی خویش می‌تواند از خود فراتر رود و در برابر هستی خود به تحیر و شگفتی افتد و از چرایی وجود و معنای زندگی خویش پرسش کند. به همین سبب، پرسش معنای زندگی همواره در کانون توجه آدمی است و گریبان وی را رها نمی‌کند. وی در بیان دلیل آنکه چرا انسان همواره با این پرسش وجودی مواجه است می‌نویسد: «چون وجود رازآمیز بشری ما- امری عجیب و وحشت‌انگیز است باعث حیرت ما می‌شود... آشفتگی از آنچه مسلم و بدیهی انگاشته می‌شود ویژگی خاص روح پرسشگری است که از طبیعت انسان جدانشدنی است. انسان همان‌طور که هایدگر خاطر نشان کرده است موجود منحصر به فردی است که وجودش برای او مسأله می‌شود.»^۱

۳.۱ سنخ پرسش معنای زندگی

به باور کاتینگهام، پرسش معنای زندگی پرسشی ناظر به ارزش است که با ابتناء بر یک سلسله ویژگی‌های عینی طرح می‌شود. به عبارت دیگر، هنگامی که زندگی‌ای را معنادار می‌نامیم آن را به سبب برخوردار از ویژگی‌هایی عینی معنادار و ارزش‌مند می‌دانیم. معنادار دانستن زندگی دآوری‌ای ناظر به ارزش است که نه به‌طور دلخواهانه بلکه با ابتناء بر یک رشته ویژگی‌های عینی و قابل اشاره صورت گرفته است.^۲

1. Cottingham, *On the Meaning of Life*, p.2.

2. Ibid, pp.20,21.

۴.۱ علم جدید و پرسش از معنای زندگی

به عقیده کاتینگهام، هیچ‌گاه علم که به توصیف و تبیین پدیده‌های طبیعی می‌پردازد نمی‌تواند به سؤالاتی غایی نظیر اینکه چرا به جای آنکه چیزی نباشد چیزی هست؟ یا چرا این اصول و قوانین بر طبیعت حکم‌فرماست نه اصول و قوانین دیگر؟ پاسخی فراهم آورد. وی بیان می‌کند که دکارت سعی داشت با کنار گذاشتن علت غایی، همه پدیده‌های طبیعی را ذیل قوانین مکانیکی-ریاضی قرار دهد و بدین طریق به تبیین پدیده‌ها دست یازد. دکارت معتقد بود که علل غایی همواره از دسترس فهم بشر بیرون است و نزد خداوند مکتوم خواهد ماند و به همین دلیل جستجوی آنها بی‌فایده است. همچنین هیوم پس از دکارت، بیان کرد که حتی اگر علم موفق به ارائه‌ی نظریه‌ای جامع و یکپارچه درباره اصول و قوانین حاکم بر طبیعت شود و آن اصول و قوانین مکشوف بشر واقع شوند، باز هم در پاسخ به اینکه چرا آن اصول و قوانین بر طبیعت حاکم‌اند و نیز غایت سازوکارها و اصول و قوانین طبیعت چیست، عاجز می‌ماند. بنابراین، بر اساس این خط مشی، سؤال از چرایی امور و غایت آنها جایگاهش را از دست می‌دهد.^۱ بر همین اساس، کاتینگهام می‌نویسد: «در حالیکه علم در پی آنست تا جایی که ممکن است توصیفی جامع و کامل از جهان ارائه دهد... نمی‌تواند تبیین کند چرا باید جهانی وجود داشته باشد تا توصیف شود. ما با این پرسش فلسفه باستان که چرا به جای آنکه چیزی نباشد چیزی هست مواجه شده‌ایم و ظاهراً پس از تأمل معلوم خواهد شد که واقعاً هیچ امری در این جهان مشهود نمی‌تواند پاسخ این پرسش باشد. اگر راه حلی برای "معمای زندگی در زمان و مکان" وجود دارد باید این راه حل بیرون از زمان و مکان قرار گرفته باشد.»^۲

۵.۱ دین و پرسش از معنای زندگی

همان‌طور که ذکر شد، کاتینگهام معتقد است پاسخ پرسش معنای زندگی بیرون از عالم زمان‌مند-مکان‌مند یا به تعبیر کانت عالم پدیداری است. اکنون آیا می‌توانیم با توجه به محدودیت‌های شناختی‌مان درباره‌ی امری که به عالم پدیداری تعلق ندارد و فراتر از آن است به نحو منسجم و معنادار سخن گوئیم؟ آیا در اینجا به مرزهای شناخت بشری نرسیده‌ایم؟ بنا بر نظر وی گرچه ممکن است به مرزهای علم رسیده باشیم و هیچ‌گاه نتوانیم

1. Ibid, p.6.

2. Ibid, p.7.

از طریق ابزارهای علمی به کاوش در مسأله‌ی معنای زندگی که فراتر از عالم پدیداری است بپردازیم اما مرزهای زبان وسیع‌تر از مرزهای علم است. به عبارت دیگر، نمی‌توانیم همان‌طور که کانت نیز اشاره کرده است، حدود فاهمه را همان حدود هستی یا وجود بدانیم.^۱ این‌طور نیست که هرچه قوای شناختی بشر نتوانست به نحو منسجم دریابد و از آن سخن گوید، مهمل باشد. با توجه به محدودیت قوای عقلی و شناختی انسان، بهترین موضعی که می‌توان در چنین وضعیتی اتخاذ کرد، موضع لادری‌گرایانه است. بنابراین چه بسا حقایقی وجود داشته باشند که به سبب فراتر بودن از معرفت انسانی نتوان به وضوح در باب آن‌ها سخن گفت اما می‌توان با زبان رمز و اشاره، کم و بیش، از آن حقایق پرده برداشت.

کاتینگهام، در توضیح نظر خود به سنت ستبر و سترگی از الهیات دینی در فرهنگ غرب و شرق اشاره می‌کند که «در پی آن است که زندگی ما را در بستری قرار دهد که آن را با ارزش و اهمیت می‌سازد و این امید را می‌دهد که به جای اینکه احساس کنیم در جهان بیگانه‌ی گزافی افتاده‌ایم که در آن هیچ امری در نهایت اهمیتی ندارد می‌توانیم مأمّن و پناهگاهی بیابیم.»^۲ دو رویکرد در این سنت الهیاتی قابل ذکر است: یکی کوشش می‌کند در چارچوب الهیات عقلانی، خداوند را به مثابه فرضیه‌ای تبیین‌گر^۳ برای عالم مطرح کند که البته این رویکرد با رشد و گسترش فرضیه‌های رقیب به‌ویژه داروینیسیم رو به زوال نهاده و قابل دفاع نیست. در رویکرد الهیاتی دوم - که کاتینگهام موافق با آن است - خداوند موجودی ورای درک و فهم عقلانی است که با زبان بشری نمی‌توان به نحو دقیق درباره آن سخن گفت. بنابراین، سعی می‌شود که با استفاده از نماد، شعر، مجاز، تمثیل و استعاره درباره‌ی امر متعالی و قدسی سخن گفت و به آن نزدیک شد و از حضور او در زندگی پرده بر گرفت و بدین طریق زندگی را معنادار ساخت. این رویکرد و سنت الهیاتی که در پی آن است به پرسشی که ورای عالم پدیداری و فراتر از افق معرفت بشری است پاسخ گوید طبعاً نمی‌تواند به‌طور روشن و منسجم پاسخ‌گوی مسائلی نظیر چرایی هستی به جای نیستی و یا پرسش از معنای زندگی باشد، اما می‌تواند احساس سرگشتگی و به تعبیر سارتر «احساس تهوع»^۴ در برابر راز وجود را با قرار دادن زندگی انسان در بستری دینی فرونشاند و از این طریق

1. Ibid, p.8. and Cottingham, *The Spiritual Dimension: Religion, Philosophy and Human Value*, p.120.

2. Cottingham, *On the Meaning of Life*, p.9.

3. explanatory hypothesis

4. nausea

معنابخش زندگی باشد.^۱

۶.۱ اراده انسان به عنوان منشاء معنای زندگی

کاتینگهام، در بحث نقش اراده و خواست انسان در معنادهی به زندگی به مقوله‌ی کشف یا جعل معنای زندگی اشاره می‌کند. وی برای توضیح این مقوله که از مباحث مهم در بحث معنای زندگی است از علم روان‌شناسی مدد می‌گیرد. روان‌شناسان در تشریح و تبیین بروز افسردگی آن‌را بر دو نوع می‌دانند: «برون‌زاد»^۲ که بر مبنای آن، افسردگی منشایی بیرونی دارد و «درون‌زاد»^۳ که مطابق با آن، افسردگی منشایی درونی دارد. به همین نسبت، معنای زندگی هم می‌تواند درون‌زاد (با منشا درونی) یا برون‌زاد (با منشا بیرونی) باشد که عمده‌ی فیلسوفان از معنای درون‌زاد به «جعل معنا» و از معنای برون‌زاد به «کشف معنا» تعبیر می‌کنند.^۴ برای مثال، نیچه با اعلام اینکه «خدا مرده است» قصد داشت نشان دهد که خداوند جایگاهش را به عنوان منبع ارزش و معنا در اذهان و ضمائر آدمیان از دست داده و اکنون انسان‌ها ناچارند خود نقش خداوند را ایفا کنند و به خلق و جعل ارزش و معنا دست یازند. این نظر نیچه از این جنبه که واقعیتی ورای باور و خواست و اراده انسان وجود ندارد با نظر مشهور پروتاگوراس وجه اشتراک دارد. سخن مشهور پروتاگوراس این است که: «انسان معیار همه چیز است، معیار هر آنچه هست و هر آنچه نیست... [بر طبق نظر شارحان امروزی این نظریه] هیچ چیز عمیقی درون ما غیر از آنچه خود ما آن را در درون خود قرار داده‌ایم وجود ندارد، هیچ معیاری نیست که ما آن را در جریان عملی ایجاد نکرده باشیم، هیچ میزان متعارفی از عقلانیت نیست که چنین معیاری را به کار نگرفته باشد، هیچ استدلال محکمی وجود ندارد که تابعی از قراردادهای خود ما نباشد.»^۵ کاتینگهام، در نقد و ارزیابی این نگرش ذهن‌باورانه^۶ اظهار می‌کند که ما می‌توانیم نظریه‌ها را خلق و فرضیه‌ها را با اراده خویش وضع کنیم، اما نمی‌توانیم از رد و ابطال آنها جلوگیری کنیم زیرا نظریه‌ها با واقعیت‌هایی که فراتر از آنهاست تصادم می‌یابند مانند اینکه فلان گیاه در خاک رشد خوبی دارد یا زمین به

1. Ibid, p.8.
2. exogenous
3. endogenous
4. Ibid, p11
5. Ibid, p16
6. subjective

دور خورشید می‌گردد. روشن است که صدق و کذب این امور به خواست و اراده ما بستگی ندارد. بنابراین، واقعیاتی فراتر از اراده انسان وجود دارد که او باید باورهای خود را با آنها سازگار کند.^۱ بر همین قیاس نظر نیچه مبنی بر ارزش آفرینی و جعل معنا با اراده و خواست بشری بدون در نظر گرفتن واقعیات عینی و بیرونی و نظر پروتاگوراس و اتباع او مبنی بر معیار بودن انسان در همه چیز، دستخوش خطا و مغالطه است. زیرا: «معنا و ارزش را نمی‌توان تنها با اراده خام به دست آورد. آنها باید متضمن تناسبی میان انتخاب‌ها و باورهای ما و آنچه مبنای آن انتخاب‌ها و باورها را تشکیل می‌دهند، باشند. این مبنا شاید، همان‌طور که برخی از اندیشمندان دینی عقیده دارند، از یک امر الهی ناشی شده باشد یا شاید مبتنی بر امر دیگری مانند برخی عوامل بنیادین در طبیعت اجتماعی یا زیستی ما باشد اما این مبنا را تنها خواست بشری نمی‌تواند به وجود آورد... ارزش اساساً مبتنی بر ترجیح دلخواهانه نیست بلکه به‌طور عینی مبتنی بر ویژگی‌های قابل ارزیابی جهان است.»^۲

۲. مؤلفه‌های زندگی معنادار

مؤلفه‌ها و ویژگی‌هایی که کاتینگهام برای معناداری یک فعالیت یا به‌طور کلی زندگی قائل است و هر یک را به تنهایی شرط لازم و مجموعاً شرط کافی زندگی معنادار می‌داند به ترتیب منطقی به قرار زیر است:

۱.۲ عمق و جدیت

کاتینگهام درباره‌ی مؤلفه‌ی اول معناداری یک فعالیت یا زندگی می‌نویسد: «معنادار نامیدن یک فعالیت یا زندگی به‌طور معمول مستلزم عمق و جدیت خاصی است («جدی» در اینجا اصلاً به معنای خشک و عبوس نیست)... بنابراین معنادار دانستن چیزی از پیش‌پاافتادگی و سطحی بودن آن جلوگیری می‌کند.»^۳ برای مثال، بازی گلف در صورتی معنادار محسوب می‌شود که نقشی مانند انبساط خاطر و آرامش روانی یا نقش تمرین کردن برای موفقیت ورزشی داشته باشد در حالی که به‌طور مثال، صرفاً تا کردن روزنامه‌ها در کنار هم معنادار به حساب نمی‌آید مگر آنکه نقش خاصی هم‌چون حفظ سلامت روان در اردوگاه اسرای جنگی

1. Ibid, p.16.

2. Ibid, pp.17,20.

3. Ibid, p.21.

را داشته باشد.^۱ بنابراین شرط لازم معنادار دانستن یک فعالیت این است که آن فعالیت دارای عمق و جدیت یا به تعبیر نگارنده، نقش و کارکرد باشد که در غیر این صورت پیش پاافتاده، سطحی، بی‌اهمیت و در نتیجه بی‌معناست. این شرط معناداری ما را به دومین شرط یا ویژگی رهنمون می‌شود.

۲.۲ هدفمندی

کاتینگهام دومین مؤلفه‌ی معناداری یک فعالیت یا زندگی را در این می‌داند که آن «فعالیت باید هدفمند^۲ یعنی معطوف به هدف باشد یا انجام آن مستلزم صرف اندازه‌ای نیرو یا تمرکز یا نظم باشد. پرتاب بی‌هدف دارت بدون هیچ تلاشی برای کسب امتیاز یا هیچ‌گونه توجهی برای پرتاب درست آن نمی‌تواند یک عمل معنادار به حساب آید.»^۳ همان‌طور که کاتینگهام خاطر نشان می‌کند، ملاک و معیار هدفمندی یا غایت‌مندی یک فعالیت این است که انجام آن فعالیت از طرف شخص مستلزم صرف نیرو، تلاش، توجه و تمرکز باشد. با تأمل در شرط اول و دوم معناداری به نظر می‌رسد که کاتینگهام بین اینکه یک فعالیت دارای عمق و جدیت یا نقش و کارکرد باشد و اینکه آن فعالیت، هدفمند باشد تمایز قائل است. مطابق با این تمایز، یک فعالیت می‌تواند دارای عمق و جدیت یا کارکرد بوده اما بدون هدف باشد چراکه عمق و جدیت یا کارکرد مربوط به خود فعل است یعنی اثری که بر خود فعل مترتب است فارغ از خواست و اراده‌ی فاعل اما هدف مربوط به فاعل است که خواست و اراده او معطوف نیل بدانست.

۳.۲ خودآگاهی و خودمختاری

کاتینگهام در بیان سومین مؤلفه و شرط لازم معناداری یک فعالیت یا زندگی می‌گوید: «عمل معنادار مستلزم درجه‌ای از خودآگاهی^۴ یا شفافیت برای فاعل^۵ است. برای اینکه من دست به عملی معنادار بزنم باید نسبت به آنچه انجام می‌دهم فهمی داشته باشم و تفسیر من از آن عمل باید بازتاب اهداف خود من، که کم‌وبیش برایم روشن هستند، باشد. به همین

1. Ibid, p.21.
2. achievement- oriented
3. Ibid, p.21.
4. self-awareness
5. transparency to the Agent

دلیل کسی که گرفتار اختلالات یا فرافکنی‌های روانی^۱ است و بنابراین اهداف او برایش روشن و شفاف نیستند در خطر زوال مقام و موقعیت‌اش به عنوان فاعلی خودمختار که درگیر فعالیت‌های معنادار است قرار دارد.^۲ این ویژگی چیزی که به ویژگی پیشین می‌افزاید این است که آن هدفی که فرد برای نیل به آن می‌کوشد باید خودآگاهانه انتخاب شده باشد یعنی فرد در انتخاب آن هدف، دستخوش اختلالات روانی نباشد و آن انتخاب واقعاً انتخاب آگاهانه خود او باشد. در این صورت است که او به عنوان فردی خودمختار عمل کرده است. فرد خودآگاه هنگام انجام فعالیت می‌داند که چه کاری انجام می‌دهد و می‌خواهد به چه هدفی برسد. کاتینگهام در توضیح عامل خودآگاهی می‌نویسد: «شاید مهم‌ترین ویژگی معناداری برگرفته از جایگاه معنایی اصلی آن در حوزه‌ی زبان باشد... برای اینکه امری برای فاعلی معنا داشته باشد او باید آن را به نحو خاصی تفسیر یا تعبیر کند... تمرین کردن در باشگاه معنادار است زیرا بیش از اینکه مجموعه‌ای از حرکات بدنی بی‌هدف باشد به منزله‌ی برنامه‌ای طراحی شده به منظور بهبود تناسب قلبی- عروقی محسوب می‌شود. تقدیم دسته گل به کسی معنادار است زیرا مقصود از این کار ابراز علاقه‌ی عاشقانه است.»^۳ تنها با وجود خودآگاهی و فهم روشن فرد از اعمال و اهدافش است که خودمختاری^۴ وی محفوظ می‌ماند؛ خودآگاهی و خودمختاری دو روی یک سکه‌اند که بدون آنها نمی‌توان فعالیت‌های معنادار دانست. کاتینگهام در کتاب *ساحت معنوی* در بیان مراد خود از خودمختاری می‌گوید: «موجودی که مستقل از اراده‌ی دل‌خواهانه‌ی^۵ دیگری تصمیم می‌گیرد، در پرتو کامل عقل، با فرایندهای عقلانی خود، بدون مداخله بیرونی یا درونی عمل می‌کند... به این دلیل، عمل خودمختارانه عملی است که عقلانی و آزادانه باشد.»^۶ بدین ترتیب، زندگی شخصی که در انتخاب اهداف و فعالیت‌هایش خودمختار نیست نیست نمی‌تواند معنادار باشد چراکه در واقع او مالک حقیقی، مستقیم و بی‌واسطه اهداف و فعالیت‌ها و به‌طور کلی زندگی خویش نیست. البته کاتینگهام مشخص نمی‌کند که تعیین

1. psychological Distortions and Projections

2. Ibid, p.22.

3. Ibid.

4. autonomy

5. arbitrary

6. Cottingham, *The Spiritual Dimension: Religion, Philosophy and Human Value*, p.43.

خودآگاهانه و خودمختارانه بودن یک فعالیت و به‌طور کلی زندگی بر اساس چه ملاک و معیاری صورت می‌گیرد. این در حالی است که مکاتب روان‌شناسی هم‌چون روانکاوی^۱ که برای ضمیر ناخودآگاه سهم عمده‌ای قائل است و ریشه‌ی افکار و اعمال آدمی را در ناخودآگاه او می‌داند و در مقابل آن، روان‌شناسی انسان‌باور^۲ که نقش عمده‌ای را به آن نمی‌دهد و بر اینکه انسان در انتخاب زندگی خویش آزاد و مختار است و می‌تواند با خودآگاهی و خودمختاری مسؤولیت انتخاب سبک زندگی خویش را به گردن بگیرد تأکید می‌کند، در باب چگونگی تعیین آنها اختلاف نظر دارند.

۲.۴ اخلاقی بودن

کاتینگهام، برای بیان مؤلفه یا شرط چهارم معنای زندگی، از ما می‌خواهد فرض کنیم شخصی در زندگی خود مجموع سه شرط پیشین را برآورده کرده باشد یعنی فعالیت‌هایش از کارکرد یا اهمیت برخوردار باشند، هدفمند باشند و از اهدافش نیز تصویری شفاف و خودآگاهانه داشته باشد و در انتخاب اهداف و فعالیت‌هایش تحت تأثیر جبرهای روانی و بیرونی نباشد. اما اگر زندگی چنین شخصی به منظور خدمت به رژیم فاسد و مستبد صرف شکنجه‌گری انسان‌ها شود، نمی‌توانیم زندگی وی را معنادار بدانیم. یا زندگی افرادی که از لحاظ شغلی یا تحصیلی موفق‌اند اما بسیار خودخواه، بی‌عاطفه و خسیس‌اند گرچه به نظر خود آن‌ها یا دیگران ممکن است موفقیت‌آمیز و رضایت‌بخش به نظر آید اما چنین زندگی‌هایی که آشکارا غیراخلاقی است و نسبت به خواسته‌ها و نیازهای دیگران بی‌اعتناست یا آنها را به‌عنوان ابزار یا وسیله‌ای در جهت رسیدن به اهداف خود به خدمت می‌گیرد، نمی‌تواند معنادار باشد.^۳

کاتینگهام بیان می‌کند که به دلیل واقعیتی روان‌شناختی زندگی‌های غیراخلاقی نمی‌توانند معنادار محسوب شوند چراکه آدمی: «مجموعه‌ای از نیازهای به هم پیوسته است که شامل نیازهای زیستی^۴ (برای غذا، گرما، سرپناه، تولیدمثل)، نیازهای اجتماعی^۵ (نظیر

-
1. psychoanalysis
 2. humanistic psychology
 3. Cottingham, *On the Meaning of Life*, pp.24-25.
 4. biological Imperatives
 5. social Imperatives

نیاز به همکاری، تمایل به ارتباط با دیگران)، نیازهای عاطفی^۱ (نیاز به چیزهایی هم‌چون شناخت و تأثیرات متقابل) و درنهایت و مهم‌تر از همه نیازی است که می‌توان آن را "نیازهای عقلانی"^۲ خواند: از میان موجودات زنده‌ی شناخته شده تنها ما انسان‌ها هستیم که قادریم از محیط خود فاصله گرفته، از چگونگی اشیاء سؤال کنیم، اعمال هم‌معن خود را به چالش گیریم، در گفتگوهای انتقادی و توجیهی شرکت کنیم.^۳ حال اگر شخصی موفقیت خود را به بهای فریب دیگران یا تلقی کردن دیگران به‌عنوان ابزارهایی صرف برای برآوردن حاجات خویش بچوید آنگاه در واقع خود را از تعامل و گفتگوی صمیمی و صادقانه با دیگران محروم کرده است زیرا شخص مذکور که به عنوان یک انسان دارای مجموعه‌ای از نیازهاست برای برآوردن نیازهای وجودی خود محتاج همکاری، ارتباط و وارد شدن به گفتگوی صادقانه عاطفی، مسالمت‌آمیز و عقلانی با انسان‌ها است؛ این در صورتی قابل تحقق است که مشی وی به گونه‌ای نباشد که منجر به کناره‌گیری از تعامل و ارتباط با آنها شود و نسبت به نیازهایی مانند همدلی، ارتباط عاطفی و گفتگوی عقلانی بی‌توجه بماند.^۴ به عنوان مثال، انسان‌ها با فردی که به کلاهبرداری شهره است ارتباط عاطفی برقرار نمی‌کنند و وارد مناسبات گسترده و متنوع اجتماعی نمی‌شوند. بنابراین به گفته‌ی کاتینگهام: «باید تردیدی در خصوص داشتن نگاهی بخش‌بخش شده^۵ وجود داشته باشد که در آن نگاه بتوانیم اهداف و فعالیت‌های فرد را فارغ از منزلت اخلاقی‌شان و فارغ از چگونگی تأثیرگذاری‌شان بر دیگران به تنهایی به عنوان عامل معنابخش زندگی تلقی کنیم.

موفقیت و معنایی که از طریق فریب دادن یا آسیب رساندن به دیگران یا با استفاده از آنها به عنوان ابزارهایی صرف در جهت موفقیت خود که با نادیده گرفتن فریاد دیگر هم‌معن خود دنبال می‌شود- نمونه‌هایی از فعالیت‌هایی هستند که باعث تنزل فرد از مقام انسانی می‌شوند زیرا این گونه کارها که مورد توجه برخی اشخاص هستند باید به قیمت انسداد آگاهی معقول و حساسیت عاطفی فرد دنبال شوند. بنابراین شخص دیگر به چنین گفتگویی راه ندارد... [به همین دلیل] همیشه یک نوع فروپاشی و جدایی خاصی در رابطه با چنین زندگی‌هایی وجود خواهد داشت. این گونه زندگی‌ها به سبب ماهیت‌شان نمی‌توانند به

-
1. emotional imperatives
 2. rational imperatives
 3. Ibid, p.26.
 4. Ibid, p.27.
 5. compartmentalised vision

سطح زندگی‌هایی برسند که استعدادهای ما را به طور کامل در جهت همدلی و گفتگوی عقلانی با دیگران در برمی‌گیرند.^۱

به باور کاتینگهام، چنین زندگی‌های غیراخلاقی و غیرانسانی به ضد خود بدل می‌شوند و نتیجه عکس می‌دهند یعنی ناقض خود^۲ هستند بدین معنا که حتی آن شکنجه‌گر بی‌رحم نیز دارای نیازهای جدی و عمیقی برای ارتباطات خانوادگی، گفتگو و تعامل با دیگران، گسترش دوستی‌ها، ایجاد روابط عاطفی و... است که اگر به کار وحشتناک خود هم‌چنان ادامه دهد سرانجام دچار ناسازگاری و نابهنجاری روانی خواهد شد و حتی کارکرد خود را به عنوان یک شکنجه‌گر از دست خواهد داد چراکه چنین نیازهای عمیق روان‌شناختی ریشه در سرشت و ماهیت انسان دارند و برآورده کردن آنها مستلزم توجه به نیازها و خواسته‌های دیگران است که در صورت بی‌اعتنایی به آنها فرد به سوی تباهی و اضمحلال روانی کشانده خواهد شد.^۳

به بیان کاتینگهام، زندگی اخلاقی همه بخش‌های زندگی فرد را بر طبق اصولی واحد سامان می‌دهد و شخصیت وی را برخوردار از وحدت و یکپارچگی می‌سازد. یک‌پارچگی نوعی از زندگی است که در آن فعالیت‌های فرد در دسته‌های جداگانه قرار نمی‌گیرند بلکه همه‌ی نقش‌ها و فعالیت‌های او هم‌چون پدر بودن، همکار بودن، دوست بودن و... ذیل عامل وحدت‌بخش اخلاق قرار می‌گیرند. در نتیجه زمینه و آمادگی برای تعامل همه جانبه با دیگران در پرتو نیازهای متنوع آدمی وجود داشته و امکان تعامل عاطفی و گفتگوی آزاد عقلانی فراهم می‌شود و بدین ترتیب، زندگی باز و گشوده^۴ می‌گردد.^۵

کاتینگهام می‌نویسد: «برای اینکه زندگی معنادار باشد به جای آنکه تابعی از انتخاب‌های فردی جداگانه باشد باید دارای ملاک‌های متناسب با طبیعت بشری ما باشد... مسلم است که معناداری زندگی باید مربوط به چیزی بیش از رضایت شخصی فرد باشد. این فعالیت‌ها باید بتوانند با نظر به ارزش کلی‌شان، با احساس ایفای نقش ارزشمند در رشد و نمو هر فرد انسانی یگانه و اینکه زندگی همه انسان‌های دیگر با این قضیه بالضروره گره

1. Ibid, pp.27-29.

2. self-defeating

3. Ibid, p.27.

4. open

5. Ibid, p.29; and Athanassoulis & Vice (ed.), *The Moral Life: Essays in Honour of John Cottingham*, p.258.

خورده است شکل بگیرند^۱ بنابراین به اعتقاد کاتینگهام، زندگی معنادار قابل تحویل به رضایت شخصی نیست و باید مطابق و متناسب با نیازهای وجودی و واقعی انسان باشد. این الگوی زندگی معنادار که مطابق با سرشت انسان است، همان‌طور که از مطالب گفته شده استفاده می‌شود، الگوی اخلاقی زیستن است که برآورنده‌ی نیازهای وجودی انسان می‌باشد.

بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که با توجه به نوشته‌های کاتینگهام، شرط چهارم معناداری زندگی فعلیت بخشیدن و شکوفا کردن نیازها و استعدادها سرشت آدمی است که این مهم از طریق اخلاقی زیستن حاصل می‌آید. در زندگی غیر اخلاقی، فرد به برآوردن نیازها و شکوفایی استعدادها خویشتن نائل نمی‌شود چراکه نیازها و استعدادها انسان تنها با ارتباط عقلانی و تعامل عاطفی با دیگران به فعلیت و شکوفایی می‌رسد و این درحالی است که در زندگی غیراخلاقی این امکان از فرد گرفته می‌شود. بنابراین کاتینگهام باید شکوفایی استعدادها و برآوردن نیازهای واقعی سرشت انسانی را شرط لازم و ضروری زندگی معنادار بیان می‌کرد نه اخلاقی زیستن را چراکه اخلاقی زیستن، محمل و وسیله‌ای برای نیل به شکوفایی استعدادها و برآوردن نیازهای سرشت آدمی است.

کاتینگهام، به عنوان جمع‌بندی مطالب پیشین، می‌گوید: «زندگی معنادار زندگی‌ای است که در آن فرد (بدون خودفریبی یا دیگر اختلالات روانی) مشغول فعالیت‌های واقعاً ارزشمندی است که بازتاب انتخاب عقلانی او به عنوان فاعلی خودمختار است.»^۲ همان‌طور که از سطرهای پیشین فهمیده می‌شود، منظور کاتینگهام از اشتغال به فعالیت‌های واقعاً ارزشمند، اخلاقی زیستن است. زیرا از رهگذر زیست اخلاقی است که نیازها و استعدادها سرشت آدمی از طریق تعامل همه جانبه‌ی عقلانی و عاطفی با دیگر انسان‌ها شکوفا می‌شود و به همین دلیل کاتینگهام، شرط لازم معناداری یک زندگی را اخلاقی بودن آن می‌داند. آیا مجموعه مؤلفه‌ها و ویژگی‌های مذکور برای معناداری زندگی کافی نیستند؟ آیا در اینجا دین نقشی برعهده دارد؟

1. Cottingham, *On the Meaning of Life*, p.30.

2. Ibid, p.66.

۵.۲ موفقیت‌آمیز بودن

کاتینگهام برای بیان نقش دین در معناداری زندگی که خود مؤلفه یا شرط نهایی آن است، به مؤلفه یا شرط پنجم معنای زندگی اشاره می‌کند. به باور وی، علاوه بر شرط‌های پیشین که شرط لازم و ضروری معناداری زندگی بودند شرط دیگری نیز در کار است که از آن به مؤلفه یا شرط موفقیت برنامه‌ها و فعالیت‌های زندگی تعبیر می‌کند. به گفته‌ی او: «برای اینکه برنامه یا فعالیتی به زندگی ما معنا ببخشد لازم است احساس کنیم که آن برنامه یا فعالیت نه تنها بازتاب‌گزینه‌های اصیل ما بوده و واقعاً ارزشمند است بلکه هم‌چنین دست‌کم دورنمای حداقلی از موفقیت^۱ را نیز دارد و برعکس، اگر دریابیم که برنامه‌ی مورد نظر بیهوده و محکوم به شکست بوده است معمولاً در ارزیابی‌هایمان از معناداری تجدید نظر می‌کنیم... ارزیابی ما از ارزش یک برنامه - و این امر شامل جستجوی صادقانه خیرهای به لحاظ اخلاقی ارزشمند است - دست‌کم تا حدی موفقیت‌مدار^۲ است. ما به موفقیت عمل نه فقط برای اینکه آن‌را با روحیه‌ی خوبی انجام دهیم بلکه برای اینکه به چیزی هم دست یابیم نیازمندیم.»^۳

کاتینگهام برای تفهیم این نکته، شخص بسیار ثروتمندی را مثال می‌زند که قصد دارد ثروت هنگفت خود را خرج احداث بیمارستانی در منطقه‌ای کند که از لحاظ معیشتی و بهداشتی فقیر هستند. وی که به‌طور جدی عمر، نیرو و ثروت خود را صرف ساخت این بیمارستان کرده است روزی که قرار است بیمارستان افتتاح گردد و به خدمت اهالی منطقه گرفته شود شهاب سنگی با برخورد به تانکرهای سوخت، آنها را منفجر می‌کند و کل بیمارستان با خاک یکسان می‌شود و در نتیجه پروژه وی با آن همه صرف ثروت و رنج و مشقت که تمام زندگی‌اش را تحت‌الشعاع قرار داده بود، شکست می‌خورد و آن شخص همه تلاش‌های خود را بیهوده و عبث می‌یابد.^۴ به عقیده کاتینگهام، ما چنین زندگی‌ای را که منجر به شکست می‌شود و نتیجه آن ناکامی و نابودی است معنادار نمی‌دانیم. تولستوی در یک /عتراف در بیان همین نکته می‌گوید: «سؤال من، سؤالی که در پنجاه سالگی مرا در آستانه خودکشی قرار داد... این بود: حاصل آنچه من امروز یا فردا انجام می‌دهم چه خواهد بود؟ حاصل کل زندگی من چیست؟... یا به عبارت دیگر: آیا معنایی در زندگی وجود دارد که

1. success

2. success- oriented

3. Ibid, pp.66-67.

4. Ibid, p.66.

مرگ اجتناب‌ناپذیری که در انتظارم است آن را نابود نکنند؟» تولستوی نیز دغدغه پایان و نتیجه را دارد و اینکه آیا در پایان زندگی خود، بنابر فرض چنین وضعی، می‌تواند زندگی‌اش را موفقیت‌آمیز بداند. در این نقل قول، تولستوی در باب موفقیت و کامروایی زندگی خویش اندیشناک شده و خود را با مسأله معنای زندگی مواجه دیده است.

کاتینگهام، در توضیح بیشتر این مطلب می‌گوید که می‌توان بحث شکست، ناکامی و بیهودگی^۱ زندگی را که در مقابل موفقیت آن است از دو نگاه کلی و جزئی بررسی کرد و آنها را به عنوان دو منبع بیهودگی و شکست که هم‌چون مانعی بر سر راه معناداری زندگی قرار دارند در نظر گرفت. در نگاه کلی که از منظری بالا و کیهانی به زندگی نظر می‌افکند زندگی و به‌طور کلی زمین و حیات موجود در آن، در نهایت زمانی از بین می‌رود و سرنوشت آن مرگ و نابودی است به‌طوری‌که هیچ اثری از آن باقی نمی‌ماند، گویی هیچ‌گاه وجود نداشته است. این سرنوشت محتوم، پس زمینه‌ی زندگی همه انسان‌ها است و آنها را در طلب زندگی باارزش و معنادار ناامید می‌سازد. به گفته‌ی کاتینگهام: «اگر کل فعالیت بشری بخشی از یک فرایند عظیم چاره‌ناپذیر است که منجر به زوال و نابودی می‌شود پس چرا باید انسان برای رسیدن به آنچه خیر و باارزش است بکوشد در حالی که می‌داند سیاره زمین پس از چند میلیون بار چرخش دور خورشید در سقوط فرسایشی اجتناب‌ناپذیر عالم به سوی انقراض و نابودی به کلی از بین می‌رود، نه راستی و نه ناراستی و نه هیچ چیز دیگری باقی نخواهد ماند؟»^۲ آنچه در این معنای بیهودگی سبب بی‌معنایی زندگی شود این است که نیستی و نابودی، سرنوشت یکسان همه چیز- امیدها و ناامیدی‌ها، غم‌ها و شادی‌ها، عشق و نفرت‌ها، راستی‌ها و ناراستی‌ها- خواهد بود.

البته کاتینگهام اذعان می‌کند که ممکن است برخی این معنای بی‌معنایی از بیهودگی را دلیل بی‌معنایی زندگی ندانند اما در نگاه جزئی بیهودگی، وضع فرق می‌کند و قطعاً به عنوان منبع بیهودگی و بی‌معنایی زندگی عمل می‌کند. در نگاه جزئی، همواره امکان شکست و ناکامی هم‌چون پروژۀ بیمارستانی به عنوان یک تهدید بالقوه برای زندگی و فعالیت‌های فرد انسانی وجود دارد. به گفته کاتینگهام، در این نگاه جزئی آنچه وجود دارد: «مسأله معروف ضعف و ناپایداری^۳ خیر است- فقدان ظاهری قدرت و استحکام آن در مواجهه با شیوه‌ای که

1. futility

2. Cottingham, *On the Meaning of Life*, p.68.

3. frailty

جهان علی‌الغلب بدان شیوه عمل می‌کند... مسیر عمل صالح اغلب با موانعی احاطه گشته است. تلاش برای تعقیب آنچه خیر است اغلب می‌تواند در مواجهه با "جنگ، قحطی، پیری، تب و لرز، حکومت‌های استبدادی، ناامیدی، قانون، شانس..." و تمام راه‌های دیگری که در آنها امیدهای ما می‌تواند بر باد رود شکست بخورد.^۱

به نظر می‌رسد، جهان نسبت به کارهای خیر و با ارزشی که انسان‌ها در صدد انجام آن بر می‌آیند هیچ حساسیتی ندارد و به آنها واکنش مثبتی نشان نمی‌دهد و به راحتی شکست و ناکامی آنها را رقم می‌زند. کاتینگهام، خاطر نشان می‌کند که با توجه به این نکته است که گویی زندگی معنادار مستلزم شانس و اقبال است چراکه موفقیت زندگی تضمینی نیست و در اختیار صاحب زندگی نیست و شکست و ناکامی هم به‌طور بالقوه و هم به‌طور بالفعل بر زندگی فرد انسانی که پوینده راه خیر و فضیلت است سایه افکنده است به‌طوری‌که برخی با نگاه به زندگی‌شان آن را واجد موفقیت می‌بینند، در حالی‌که عده‌ای به علت بیماری، کمبود منابع، چگونگی رشدشان و غیره حتی فرصت پیگیری فعالیت‌های بارز و زندگی معنادار را نمی‌یابند.

علاوه بر این، از دیدگاه صرفاً انسانی و غیردینی سرشت بشری ما محصول تصادف و جهش ژنی است.^۲ یعنی هم ویژگی‌های اخلاقی و هم ویژگی‌های ضداخلاقی نظیر قتل و تجاوز محصول این فرایند خواهند بود به‌طوری‌که محصول فرایند تصادفی جهش ژنی هر چه باشد، می‌توانست آن‌گونه نباشد که هست؛ این‌طور نیست که واقعیت غایی عالم، به خیر و خوبی جهت‌گیری ذاتی داشته باشد و عمل بر طبق آن متناسب با ساختار غایی عالم باشد. پس در این صورت: «اگر ماهیت غایی واقعیت متضمن هیچ تمایلی نسبت به خیر در مقابل شر نباشد، اگر چیزی نباشد که امید به اینکه خیر در نهایت پیروز خواهد شد حمایت کند... در نتیجه دست‌کم فهم این دشوار است که چگونه می‌توانیم به امید لازم و عزم راسخ برای پیروی از مسیر خیر دست یابیم و بدتر از همه این تصور که برخی زندگی‌ها می‌توانند معنادارتر از برخی دیگر باشند ظاهراً یک پندار است.»^۳ به این دلیل است که ملاک موفقیت که یکی از ملاک‌های لازم معناداری زندگی است برآورده نمی‌شود زیرا همان‌طور که بیان شد، اولاً با توجه به سرنوشت نهایی انسان که مرگ و نابودی است و ثانیاً با توجه به تهدید

1. Ibid, p.68.

2. Ibid, pp.69-71.

3. Ibid, p.72.

همیشگی شکست و ناکامی بر سر راه خیر و عمل به آن و ثالثاً با توجه به تصادفی بودن ویژگی‌های انسانی و بی‌طرفی واقعیت غایی به خیر و خوبی، دیگر امیدی به پیروزی و موفقیت نهایی خیر بر شر نخواهد ماند و طی راه پرمشقت خیر و فضیلت بی‌سرانجام می‌ماند و در نهایت، اخلاقی زیستن که شرط لازم و ضروری زندگی معنادار است جایگاه خود را از دست می‌دهد.

۶.۲ خداباوری

در اینجاست که کاتینگهام، خداباوری یا دین‌دارانه زیستن را به عنوان مؤلفه‌ی ششم معناداری زندگی مطرح می‌کند. البته پیش از توضیح این ویژگی، ذکر این نکته لازم است که کاتینگهام گرچه از واژه‌ی «دین»^۱ به کرات استفاده می‌کند اما در بحث حاضر و با توجه به تأکید وی بر اعمال و برنامه‌های عملی دین و تغییر نگرش و تحول وجودی که محصول آن ورزده‌های عملی است، ترجیح می‌دهد که به جای دین از واژه «معنویت»^۲ استفاده کند. به گمان او، معنویت به لحاظ معنایی بیش از باور^۳ و نظریه ملهم عمل^۴ و شیوه‌ی زیستن است. به عقیده کاتینگهام، نقش دین این است که با تزریق یک ویژگی در رگ‌های زندگی، روح امید به پیروزی خیر بر شر و تفاوت ذاتی خوبی و بدی را در آن می‌دمد و آن اینکه خداوند خالق به عنوان خیرخواه مطلق، زندگی اخلاقی را از ما خواسته است و اراده او معطوف به تحقق خیر و ارزش در سرشت انسان است. در نتیجه، سرشت بشری ما مجموعه‌ای از ویژگی‌هایی نیست که نوع انسان صرفاً به‌طور تصادفی در گذر زمان آنها را واجد شده باشد بلکه انسان از رهگذر زندگی اخلاقی در همان مسیری گام برمی‌دارد که در آن مسیر، جهانی که دارای نظم اخلاقی است و واقعیت غایی آن نسبت به خیر جهت‌گیری دارد خلق گشته است. بدین ترتیب، امید به اخلاقی زیستن و معنایافتگی زندگی از طریق آن فراهم می‌آید.

نزد کاتینگهام، خیر و شر یا خوبی و بدی فارغ از امر و نهی خداوند هستند چراکه آنها مبتنی بر ویژگی‌های خود اعمال می‌باشند. برای مثال، همان‌طور که زیبایی عبارت است از

1. religion
2. spirituality
3. belief
4. praxis

نظم و هماهنگی میان اجزا طبیعت یا سلامتی عبارت از کارکرد هماهنگ اجزای بدن است و بنابراین آنها مربوط به ویژگی‌های خود اشیا هستند، به همین نسبت، خوبی و بدی افعال مربوط به ویژگی‌های خود افعال اند. برای مثال، می‌توان گفت کمک به فرد نیازمند خوب است چون سبب کاهش درد و رنج وی می‌شود. اما نقش خداپاوری در اینجا این است که دلیلی قطعی^۱ برای پیروی از خوبی و دوری از بدی در اختیار ما می‌گذارد.^۲ کاتینگهام می‌نویسد: «در یک جهان بدون خدا، دلیلی که من برای انجام [افعال اخلاقی] دارم صرفاً مبتنی خواهد بود بر مجموعه‌ای از امیال ممکنه که به‌طور اتفاقی شکل یافته‌اند و نیز مجموعه‌ای از گرایش‌ها و ترجیحاتی که به‌طور اتفاقی توسط من و جامعه‌ام به وجود آمده است.»^۳ تنها در دیدگاه خداپاورانه است که می‌توان دلیلی عینی و قطعی برای اخلاق فراهم کرد چراکه در این دیدگاه خداوند به عنوان خالق خیرخواه این افعال اخلاقی را از ما خواسته است و عالم مخلوق نیز دارای طرح و غایتی اخلاقی است و این خود دلیلی قطعی برای انجام خوبی‌ها در اختیار ما می‌گذارد به گونه‌ای که احکام اخلاقی برخاسته از امیال شخصی و قراردادهای اجتماعی مبتنی بر سرشت تصادفی انسان نیستند و برای همه‌ی انسان‌ها در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها و همه‌ی اوضاع و احوال دارای عینیت می‌گردند. به گفته‌ی کاتینگهام: «زندگی خوب اخلاقی آنکه آن را با توجه به انسان و سرشت او فارغ از نگاه دینی تشخیص می‌دهیم» در واقع آن زندگی است که ما را قادر می‌سازد تا سرشت بشری مان را تحقق بخشیم. ولی آنچه بعد دینی می‌افزاید چارچوبی است که در آن چارچوب سرشت ما به عنوان چیزی بیش از صرف مجموعه‌ای از ویژگی‌هایی بروز می‌کند که یک نوع خاص تصادفاً به طور متناوب واجد آن ویژگی‌ها می‌شود بلکه در عوض نشان دهنده‌ی شرایطی است که موجودی دارای بیشترین خیرخواهی و دغدغه خاطر که به تصور ما در می‌آید از ما می‌خواهد بدان دست یابیم. علاوه بر این، توجه به این بعد ما را با امید به اینکه پیروی از فضیلت، گرچه اغلب دشوار و طاقت فرساست، اندکی به استقرار نظام اخلاقی که عالم برای تحقق آن آفریده شده مدد می‌رساند به پیروی از آن ترغیب می‌کند.»^۴

1. conclusive reason

2. Ibid, pp.72,73; and Cottingham, *The Spiritual Dimension: Religion, Philosophy and Human Value*, pp.56-57; and Cottingham, *Why Believe?*, pp.32-42.

3. Ibid, p.42.

4. Cottingham, *On the Meaning of Life*, p.72.

بنابراین در این نگاه دینی به عالم، راه پرمشقت فضیلت و خیر با ایمان به قدرت خیر و جهت‌گیری واقعیت نسبت به آن، معنادار و امیدبخش می‌شود.

متز در توضیح رأی کاتینگهام درباره ملاک موفقیت به عنوان یکی از ملاک‌های معناداری زندگی و رابطه آن با اخلاق بیان می‌کند که برای معناداری زندگی باید برنامه‌ها و فعالیت‌های اخلاقی‌مان منتج به نتیجه باشند چون در غیر این‌صورت انگیزه و امیدی برای اخلاقی زیستن نخواهیم داشت و در نتیجه معناداری زندگی به خطر می‌افتد و این مهم از طریق جاودانگی نفس که یکی از آموزه‌های محوری ادیان است حاصل می‌شود چراکه در این دیدگاه به فرد اخلاقی با تمام موانع و مشکلاتی که بر سر راه اوست وعده پیروزی و وصول به نتیجه داده می‌شود و تلاش او را در پیروی از خیر و فضیلت، مقرون به صواب و منتج به موفقیت می‌داند. این همان چیزی است که جوینده‌ی معنای زندگی برای امیدواری و پایداری در راه حصول آن نیازمند آن است.^۱

تفسیر متز از ملاک موفقیت و رابطه آن با اخلاقی زیستن این است که مطابق با نگرش خداباورانه، به اخلاقی زیستن علی‌رغم همه موانع و سختی‌هایی که بر سر راه آن است وعده‌ی پیروزی و موفقیت در زندگی پس از مرگ داده می‌شود. اما به اعتقاد کاتینگهام نقشی که دین ایفا می‌کند موفقیت و کامیابی فرد در زندگی دنیوی یا اخروی نیست چراکه اولاً زندگی بسیاری از خوبان هم‌چون پولس علی‌رغم بردباری عاشقانه‌ای که دارند همواره آکنده از درد و رنج است؛ ثانیاً فضیلت‌جویی و پیگیری خیر به امید گرفتن پاداش در جهان پس از مرگ، گذشته از آنکه وجود جهان پس از مرگ فراتر از مرزهای شناخت است، ناشی از بدفهمی در تعریف خیر و فضیلت است (البته کاتینگهام دلیل آن را توضیح نمی‌دهد)^۲ بلکه نقش انگیزش دینی در فضیلت‌جویی و پیگیری خیر از نظر کاتینگهام این است که: «بکشیم به درستی عمل کنیم، با روحیه تسلیم، فروتنی و عشق، با آگاهی به این که هیچ تضمینی برای موفقیت و آرامش وجود ندارد ولی با اعتقادی راسخ به اینکه هیچ مسیر دیگری برای رضایت و خرسندی به روی ما گشوده نیست... این نگرش... حالتی از جهت‌گیری معینی است که در آن احساسات، باورها، اعمال عبادی و اعتقادات اخلاقی در

1. Metz, Thaddeus., "Critical Notice: Baier and Cottingham on the Meaning of Life" *Disputatio*, Vol.1, no.19, p.258.

2. Cottingham, *On the Meaning of Life*, pp.73,74.

آنچه ویتگنشتاین آن را "سرسپردگی شورمندانه"^۱ نسبت به شیوه‌ی خاصی از زندگی می‌نامد با هم تلفیق می‌شوند.^۲

ملاحظه می‌شود که در اندیشه کاتینگهام، نظام جزا و پاداش جهان پس از مرگ نقشی در زندگی معنادار که مستلزم موفقیت و کامیابی است ایفا نمی‌کند و به نظر نگارنده، روشن نیست که چگونه غیبت چنین مفهومی می‌تواند تأمین‌کننده‌ی ملاک موفقیت باشد، زیرا اگر هم واجد چنین نگرشی باشیم هم‌چنان نگرانی از شکست و ناکامی، ما را آزار می‌دهد یعنی نزد خود می‌پرسیم که اگر با این نگرش در راه خیر و کسب فضیلت بکوشیم اما در نهایت همه چیز با مرگ ما به پایان برسد و همه کوشش‌ها به شکست بینجامد آیا زندگی‌مان به بیهودگی و بی‌معنایی نمی‌انجامد؟! به سخن دیگر، کاتینگهام زندگی معنادار را مستلزم نتیجه بخشی و موفقیت آن می‌داند و زندگی‌ای را که به شکست و ناکامی بینجامد، فاقد معنا می‌شمرد. به همین دلیل، وی دین را برای برآوردن این ملاک وارد بحث معنای زندگی می‌کند و واضح است که نتیجه بخشی و موفقیت زندگی، تنها با تداوم آن تا پس از مرگ معنا می‌یابد چراکه اگر بعد از مرگ همه چیز نیست و نابود شود و زندگی به شکست بینجامد، ملاک موفقیت که معطوف به نتیجه بخش بودن زندگی است، برآورده نمی‌شود. تنها با وجود جهان پس از مرگ و عمر جاودان است که زندگی‌هایی که دارای سیرت و سان خاصی بوده‌اند، طعم کامیابی و پیروزی را می‌چشند. این درحالی است که کاتینگهام، دخالت چنین فرضی را ناصواب می‌داند. بدین ترتیب، کاتینگهام نتوانسته است رابطه بین موفقیت‌آمیز بودن زندگی و خدایاوری را به نحو روشنی برای حصول زندگی معنادار تبیین کند.

کاتینگهام در توضیح نقشی که نگرش دینی در فهم از زندگی ایفا می‌کند بیان می‌کند از آنجا که انسان می‌تواند در باره وضع و حال خود بیاندیشد و موقعیت وجودی خویش را رصد کند در می‌یابد که «اولاً بستری که همه ما از آن سر برآورده‌ایم و بیشتر اهداف ما در آن شکل گرفته و جهت زندگی‌مان عمدتاً در آن معین شده است بستری از نهایت درماندگی و آسیب‌پذیری است- بستر دوران نوزادی و طفولیت... ثانیاً در نهایت پایان و مقصد همه‌ی برنامه‌ها و نقشه‌های پرتول و تفصیل ما هیچ است.»^۳ یعنی انسان هم از لحاظ منشا و

1. passionate commitment

2. Ibid, p.74.

3. Ibid, p.77.

خاستگاه در بستری از وابستگی و آسیب‌پذیری متولد شده است به طوری که ادامه حیاتش مشروط به وجود شرایطی است و هم از لحاظ مقصد و سرانجام، سرنوشت‌اش مرگ و نیستی است. این دو ویژگی وضعیت وجودی وی را شکل بخشیده‌اند. بر این اساس، خیالی باطل است که فکر کنیم علم با پیشرفت هرچه بیشتر خود می‌تواند جنبه‌های ذاتی وجود انسان نظیر مرگ، تنهایی و وابستگی را حل و فصل کند. حال این وابستگی و تنهایی، انسان را به وضعیت شکننده و آسیب‌پذیرش متفطن می‌کند و او را متوجه این امر می‌سازد که بین وضعیت موجود نامطلوب و وضعیت ناموجود مطلوب او شکاف و فاصله‌ای است یعنی در می‌یابد چه هست و بر اساس این آگاهی از عیب و نقص‌های وجودی‌اش، می‌فهمد که چه باید باشد یا چه می‌توانست باشد اما نیست! و در نتیجه دچار اضطرابی وجودی می‌شود.^۱

کاتینگهام، بر آن است تنها راه چاره برای پر کردن این شکاف و فاصله، تغییر و تحولی درونی است که هدف بیشتر ادیان و سنت‌های معنوی نیز بوده است. به نظر وی آرامش، سکون و وقار روحی که نتیجه تغییر و تحول درونی است یکی از اصلی‌ترین اهداف سنت‌های دینی و معنوی بوده است اما: «چنین حالت‌های ارزشمندی به طور خاص به منزله‌ی نتیجه‌ی امر دیگری قلمداد می‌شوند- نتیجه نوعی خاصی از آگاهی یا تمرکز^۲- و این جاست که نیرومندترین حالت پیوند با ایده‌ی معنای زندگی شکل می‌گیرد. هدف مشترک اکثر اشکال معنویت این است که می‌خواهند ما را از دل‌مشغولی‌های معمولی نظیر شغل، مقام و ثروت‌اندوزی دور کرده و در عوض ما را آماده کنند تا روی امر بسیار ساده و در عین حال رازآمیزی تمرکز کنیم: حضور ما اینجا، در این لحظه "در جای ثابتی از جهان در حال چرخش." بدین ترتیب، شگفتی خام و ابتدایی از وجود را تجربه می‌کنیم، تجربه زندگی به عنوان موهبت و هدیه‌ای که هرگز نمی‌توانیم آن را کاملاً درک کنیم.»^۳

به باور کاتینگهام، ما باید با نظر به وضعیت آسیب‌پذیرمان واجد روحیه‌ای شویم که متضمن امیدواری در راه فضیلت‌جویی است. کاتینگهام در این باره می‌نویسد: «طلب معنا برای موجوداتی که وجودشان ذاتاً ضعیف و شکننده^۴ است بیش از درگیری عقلانی^۵ در برنامه‌های ارزشمند؛ مستلزم نوعی از نگرش دینی یا شبه دینی است. برخورداری از چنین

1. Ibid, pp.76-78.

2. focus

3. Ibid, p.83.

4. fragile

5. rational Engagement

نگرشی مستلزم روی‌گردانی از ارزیابی‌هایی است که صرفاً مبتنی بر موفقیت بیرونی است و ایجاد نگرشی است که قدرت خیر، ایمان و امید را و آنچه معطوف به راز و شگفتی وجود است تأیید می‌کند... [ایجاد] این [نگرش] بر عهده نظام‌های سنتی دینی و اعمال معنویت بوده که محملی برای ایجاد آن فراهم می‌کردند.^۱ البته به اعتقاد وی، انکار نمی‌توان کرد که امروزه پذیرش آموزه‌های نظری و عقیدتی دین که ارمغان آورنده‌ی چنین روحیه‌ای اند دشوار است و همین باعث می‌شود بسیاری افراد به ایمان دینی که تسلی بخش اذهان و قلوب آنها در سختی‌ها و مشکلات و معنابخش به زندگی‌شان است پشت کنند و آن را نپذیرند. اما کاتینگهام بیان می‌کند که قدم گذاشتن در مسیر دین و معنویت مستلزم پذیرش شبکه‌ای از باورها و آموزه‌های نظری نیست.^۲

از نظر وی آنچه برای تغییر و تحول درونی فرد که هدف سنت‌های معنوی است اهمیت دارد: «اهمیت اعمال^۳ است نه اهمیت آموزه‌ها: روش‌های تفکر و عبادت، روش‌هایی برای خودآزمایی و خودآگاهی بیشتر و امثال آن. تا حدودی شبیه حرکات روزمره جسمانی که توسط طرفدار باشگاه و ورزش انجام می‌شوند، هدف از چنین تمرین‌هایی ایجاد تحول اساسی در فاعل است بدون آنکه ضرورتاً مستلزم فراگرفتن شکل پیچیده‌ای از یک نظریه باشد.»^۴ بنابراین «اعمال معنوی که برخاسته از این سنت هستند می‌توانند معنابخش زندگی کسانی باشند که آنها را می‌پذیرند نه به واسطه‌ی وفاداری به اصول پیچیده الهیاتی بلکه به واسطه سرسپردگی شورمندانه به شیوه خاصی از زندگی»^۵ به باور کاتینگهام، خداوند به عنوان موضوع یا آموزه‌ی محوری دین اساساً موجودی فراپدیداری و فراتر از حوزه‌ی شناخت بشری است به همین دلیل بحث و فحص نظری و صرف پذیرش آموزه‌های نظری دین مقرون به صواب نیست. وی هم رأی با پاسکال می‌گوید: «پرسش‌های مربوط به ماهیت و وجود خداوند فراتر از دسترسی عقل استدلالی است. پاسکال می‌گوید: "اگر خدا وجود دارد، او بی‌اندازه فراتر از فهم ماست.. و بنابراین ما نه می‌توانیم بدانیم خدا وجود دارد نه می‌توانیم بدانیم خدا چه هست."^۶

1. Ibid, p.85.

2. Ibid, pp.85-86.

3. practices

4. Ibid, p.87.

5. Ibid, p.90.

6. Cottingham, *The Spiritual Dimension: Religion, Philosophy and Human Value*, p.6.

بدین ترتیب، به اعتقاد کاتینگهام، شخص در اثر انجام اعمال و ورزدهای مورد توصیه دین، شیوه‌ای از زندگی و نحوه‌ای از بودن را تجربه می‌کند که حداقل دارای مؤلفه‌های زیر است: اول، زندگی یک هدیه و موهبت است نه امری تصادفی و زندگی و جهان جلوه‌ای از حقیقت، خیر و زیبایی است. دوم، حیات ما وابسته به تصمیم و انتخاب و مسئولیت‌پذیری در انتخاب خوب و بد است. سوم، التزام به آیین‌های عبادی در همه لحظه‌های زندگی، توجه دائمی به آگاهی معنوی و اخلاقی را به ما گوشزد می‌کنند. اعمال عبادی در لحظه لحظه‌ی زندگی نفوذ دارند از مراسم‌های خاصی مانند ازدواج و مرگ و تولد گرفته تا فعالیت‌هایی مانند خوردن و صبح از خواب بیدار شدن. هدف از این اعمال تأکید بر آگاهی اخلاقی و معنوی است که با حفظ و استمرار آن، تغییر و تحول درونی حاصل می‌شود. چهارم، ارزش و معنای زندگی به محبت و عشق و ایثاری که محرکش موجودی متعالی است وابسته است نه به موفقیت و ثروت مادی.^۱

کاتینگهام، در خصوص نقش دین و معنویت در معناداری به زندگی امر را از این دو بیرون نمی‌داند، یا طریقه‌ی دین و معنویت را برگیریم و از این راه به زندگی‌مان معنا بخشیم و یا با ترک این راه زندگی‌مان را تهی از معنا سازیم. به عبارت دیگر، از نظر او دین و معنویت تنها شیوه برای معناداری به زندگی با توجه به وضعیت خاص وجودی انسان است.^۲ بنابر نظر کاتینگهام، دین به امور روزمره نظیر غذا خوردن و از خواب برخاستن نیز معنا و مفهوم می‌دهد و بدین ترتیب جزء جزء زندگی را واجد عمق و ژرفا می‌کند و در اینجاست که تفاوت خداپاور و خداناباور (مؤمن و نامؤمن) در اعمال روزانه و حرکات و سکنات آنها نمایان می‌شود نه در بحث و فحص‌های نظری. به عبارت دیگر، تفاوت آن دو محدود در باورهایشان نمی‌گردد بلکه زندگی و شیوه زیستن آنهاست که فرق شان را آشکار می‌کند.^۳

نتیجه‌گیری

کاتینگهام در کتاب در باب معنای زندگی، مؤلفه‌ها یا شرط‌های لازم و کافی زندگی معنادار را بیان می‌کند. این مؤلفه‌ها عبارتند از: عمق و جدیت، هدفمندی، خودآگاهانه و خودمختارانه بودن، اخلاقی بودن (پیروی از ارزش‌های عینی اخلاقی)، موفقیت‌آمیز بودن و

1. Cottingham, *On the Meaning of Life*, p.90.

2. Ibid, p.98.

3. Cottingham, *Why believe?*, p.164.

سرانجام خداپاورانه یا دیندارانه بودن. کاتینگهام در بیان هسته اصلی بحث خود در باب زندگی معنادار معتقد است که تنها زندگی اخلاقی، نیازهای واقعی سرشت انسانی را که مهم‌ترین آن‌ها شامل نیازهای عقلانی و عاطفی است برآورده می‌سازد به طوری که زندگی‌ای معنادار است که غایت آن اخلاقی بودن و اخلاقی زیستن باشد؛ اما از آنجاکه از دیدگاه صرفاً انسانی، سرشت آدمی محصول تصادف و جهش ژنی است و نیز به سبب آنکه سرشت انسانی ما دست‌خوش ضعف و آسیب‌پذیری است، زندگی معنادار را زندگی‌ای می‌دانیم که سرانجام آن موفقیت و کامیابی باشد. بنابراین به منظور اخلاقی زیستن نیازمند دلیلی قطعی برای احکام و ارزش‌های عینی اخلاقی هستیم تا بتوانیم بر اساس وضعیت شکننده و آسیب‌پذیر بشری‌مان و با امید به موفقیت و کامیابی، راه پرمشقت اخلاق و فضیلت‌جویی را طی کنیم. بدین ترتیب، تنها در پرتو دینداری و درکی معنوی از زندگی است که می‌توان هم دلیلی قطعی برای احکام اخلاقی فراهم کرد و هم با امید به موفقیت و کامیابی به برنامه‌ها و فعالیت‌های اخلاقی پرداخت. البته به نظر نگارنده، کاتینگهام نتوانسته است به نحو روشنی رابطه بین مؤلفه‌ی موفقیت‌آمیز بودن زندگی و خداپاوری را تبیین کند. به عقیده‌ی کاتینگهام، نگرش دینی به دلیل ماهیت آموزه‌های آن که از عالم فراپدیداری سخن می‌گوید، به‌طور اساسی نمی‌تواند با نظرورزی و تحلیل عقلانی که به‌طور بی‌طرفانه به شرحه شرحه کردن آموزه‌های دینی می‌پردازد، فهمیده شود بلکه باید با عمل‌ورزی که منجر به تغییر و تحول قلبی و درونی می‌گردد، راه را برای فهم و قبول نگرش دینی هموار کرد.

منابع

۱. آزاده، محمد، *فلسفه و معنای زندگی*، نگاه معاصر، ۱۳۹۰.
۲. ملکیان، مصطفی، *مشتاقی و مهجوری*، نگاه معاصر، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
۳. ملکیان، مصطفی، *مهر ماندگار*، نگاه معاصر، چاپ دوم، ۱۳۸۹.
4. Athanassoulis, N., & Vice, S., (ed.), *The Moral Life: Essays in Honour of John Cottingham*, Palgrave Macmillan, 2008.
5. Cottingham, J., *On the Meaning of Life*, Cambridge, 2003.
6. _____, *the Spiritual Dimension: Religion, Philosophy and Human Value*, Cambridge, 2005.
7. _____, *Why Believe?*, Continuum, 2009.
8. Eagleton, Terry., *The Meaning of Life: A very short Introduction*, Oxford University Press, 2007.

9. Metz, T., "Critical Notice: Baier and Cottingham on the Meaning of Life" *Disputatio*, Vol.1, no.19, November, 2005.
10. Thomson, G., *On the Meaning of Life*, Wadsworth, 2003.